



به فردوسی گرفتیم و به فردوسی دادیم

دکتر محمد حنفریا حقی

یادداشت سردبیر

از استادم حضرت دکتر یاحقی خواستم که مقاله‌ای برای این ویژه‌نامه مرحمت کنند که فرصت نوشتن مطلب جدید نداشتند و سخت درگیر کار برگزاری هزاره شاهنامه بودند. اجازه خواستم که این نگین را از انگشتی ویلاگشان بردارم و اینجا بنشانم، که گفتند: «پژوهشی نیست!» و اصرار کردم و خواستم که اندک تغییری هم در آن بدهم که بزرگوارانه فرمودند: «هرکاریش می‌خواهی بکن...» و کردم. و اینک:

به فردوسی گرفتیم و به فردوسی دادیم

... از نوجوانی به دبیرستان فردوسی رفتم؛ و همانجا بود که شاهنامه فردوسی به دستم رسید و مرا به جهان دیگری رهنمون شد. به دانشگاه فردوسی آمدم. پایان نامه ارشدم درباره شاهنامه فردوسی بود. تا دفاع کردم - البته با موفقیت - از من خواسته شد که در دانشگاه فردوسی استخدام شوم، که سر از پای نشناختم و شدم: مهرماه ۱۳۵۴. پس اینک بیشتر از ۳۵ سال است که در دانشگاه فردوسی خدمت می‌کنم و با احتساب دوران دانشجویی ۴۳ سال است که با دانشگاه فردوسی در ارتباطم و به عبارتی با خود فردوسی. برای من درس خواندن و درس دادن نه تحصیل و خدمت؛ که زندگی است. پس ۴۳ سال و کسری است که من در دانشگاه فردوسی با فردوسی زندگی می‌کنم. در همین دانشگاه همسرم را انتخاب کردم که او هم از همان آغاز به خدمت دانشگاه درآمد، و امروز جمعاً و با هم ۶۹ سال در دانشگاه فردوسی خدمت کرده‌ایم. ۶۹ سال عمر کمی نیست، ۶۹ سال یعنی دو جوانی، دو میانسالی و اینک دو پیری. از مهر امسال پسر هم به ما پیوست و اگر خدا بخواهد و تصمیم گیرندگان هم قدر این پیوستگی را بدانند، او پس از ما این خدمت را ادامه خواهد داد.

چهار فرزندم یکی پس از دیگری در همین دانشگاه چشم به روی زندگی باز کردند و یکی از آن چهار - بزرگترینشان - به روی مرگ نیز. او در سن ۱۴ سالگی هنگامی که با مادرش از دانشگاه برمی‌گشت، جلو دانشکده مهندسی به آن بالاها پرکشید، ۱۹ سال پیش درست در ۲۵ آبانماه؛ برخی از شما که هم‌سن منید و در دانشکده ادبیات بودید، شاید هنوز او را به خاطر داشته باشید که از مدرسه به دانشکده می‌آمد تا با پدر و مادر خود در دانشگاه فردوسی زندگی کند. او دانشجویان آن سالها را بهتر از همکلاسیهایش می‌شناخت و اگر خطا نکنم

پیش



●●● یکی دیگر از برکات نام «فردوسی» که همیشه از آن به بزرگی یاد می‌شود تشکیل این بنیاد خوشنام و پرآوازه است در عرصه نیکوکاری و فرهنگ‌پروری، بنیاد دانشگاهی فردوسی را می‌گوییم. این که گروهی بیرون از دانشگاه، هر چند با حمایت دانشگاه و با دلالت برخی از فرهنگوران دانشگاهی بیایند آستینها را بالا بزنند و از عمر و سرمایه و دستاوردهای فکری خود برای حمایت از دانشجو و دانشور استفاده کنند و بی‌هیچ هوس و آرزو و چشم‌داشتی دانشگاه را برای رسیدن به هدفهای بلند خود، که عبارت باشد از فراهم آوردن محیطی بی‌دغدغه و امن و آرام برای دانش‌اندوزی و فرهنگوری، یاری کنند؛ امر مقدس و گزینش دلپذیری است که گمانم لذت آن را جز خود آنان که باید احساس آنان چنان که باید احساس نمی‌کنند ●●●



دوست تر هم می‌داشت. مدرسه واقعی او دانشکده ادبیات بود در سه راه ادبیات.

رساله دکتریم هر چند به‌ضرورت در دانشگاه تهران بود، اما موضوعش به فردوسی و دانشگاه فردوسی مربوط می‌شد: فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، به راهنمایی دو تن از شیفتگان فردوسی و فرهنگ ایرانی، جاودان یادان: غلامحسین یوسفی و مهرداد بهار. درس «بزرگان ادب فردوسی» را که پیش از انقلاب برای دوره لیسانس گذاشته بودند، عهده‌دار شدم چنان که «اساطیر و فرهنگ ایران باستان» را، و کلاس را هر روز با «نام خداوند جان و خرد» آغاز کردم. در دوره کارشناسی، رستم و سهراب و رستم و اسفندیار درس گفتم و بعدها در دوره کارشناسی ارشد «تحقیق در متون نظم ۱ شاهنامه» و همزمان و تا امروز ایضا «تحقیق در ادبیات حماسی و قهرمانی» در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی.

راهنمایی رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها در مورد فردوسی را البته از همان سالهای پیش از انقلاب آغاز کرده بودم. یکی از دغدغه‌های مقدس برای تأسیس مرکز خراسان‌شناسی - که چند سالی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود - پرداختن به فردوسی بود. مهمترین کاری که در خراسان‌شناسی کردم، البته به یاری همکارانم، تثبیت روز بزرگداشت فردوسی (۲۵ اردیبهشت) بود و تصویب آن در شورای فرهنگ عمومی کشور و ثبت در تقویمها، که با همه دشواریها و کارشکنیها شد و روز به روز گرمی داشت خاطره این روز بارورتر و با رونق‌تر می‌شود. از سال ۱۳۷۷ که روز فردوسی به تصویب رسید تا امسال - و ان شاءالله تا سالهای دراز بعد - همه ساله در اردیبهشت ماه این صدای فردوسی است که از همه جا به گوش می‌رسد و خواهد رسید بر بلندای کاخ نظامی «که از باد و باران نیاید گزند». و امسال که در پیش داریم (۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰) شما در تهران و یک روز هم در همین شهر مقدس مشهد ناظر یک همایش بین‌المللی با نام «هزاره شاهنامه» خواهید بود با میانداری و هزینه فرهنگستان زبان و ادب فارسی و به دبیری من:

باش تا صبح دولتش بدمد
کاین هنوز از نتایج سحراست

پس بی‌دلیل نیست که از همان روزهای نخست که قرار بود، قلمروی و بعد هم نامی برای قطب علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی پیشنهاد شود هیچ کلمه‌ای گویاتر و برازنده‌تر و معنی‌دارتر از «فردوسی» نبود. و اینک قطب علمی فردوسی‌شناسی به عنوان آشناترین نام در میان قطبهای علمی زبان و ادبیات فارسی و بل همه قطبهای علمی کشور، بر سر زبانهاست؛ که چنین باد.

گمان نکنید فردوسی در داخل دانشگاه فردوسی است که فردوسی است. بگذریم که این نام با ایران از یک سو و با زبان فارسی از سوی دیگر همعنان برده می‌شود؛ اما برای آن که تکاپوهای فردوسی‌شناسی به داخل دانشگاه

فردوسی منحصر نباشد از ۵ سال پیش از دل قطب علمی فردوسی‌شناسی «مؤسسه فرهنگی- پژوهشی فرهنگسرای فردوسی» به درآمده است که امروز به‌عنوان یک مؤسسه نام‌آور مردم‌نهاد (NGO) با عشق و اعتقاد دوستداران فردوسی در بیرون از دانشگاه اداره می‌شود و برنامه‌ها و پژوهشها و فرهنگ‌مداریهای بسیاری را سامان داده‌است، که آیدون باد.

در این چند سال بیشتر از پانزده همایش و نشست علمی مربوط به فردوسی در مشهد و دیگر شهرها و حتی در خارج از کشور به همت مشترک قطب علمی و فرهنگسرا تدارک و برگزار شده و دهها کتاب و رساله و پایان‌نامه و نشریه و خلاصه مقاله و صدها مقاله علمی و پرمایه به این بهانه منتشر شده‌است که یقین دارم در جهت‌دهی به پویشهای فردوسی‌شناسی و تقویت بنیادهای زبان فارسی، که به قول زنده یاد یوسفی «بنیان فکر و فرهنگ ماست»، مؤثر بوده‌است و باز هم خواهد بود.

آخرین سفری که همین سه ماه پیشتر به خارج از کشور داشتم، برای ارائه گزارشی بود از فعالیتهای فردوسی‌پژوهی در دانشگاه فردوسی برای هموطنان لوس‌آنجلسی و جز آن، که خیلی چیزها را در ذهن بسیاری بکلی دگرگون کرد. این را من نباید می‌گفتم.

بیایم بر سر اصل مطلب: یکی دیگر از برکات نام «فردوسی» که همیشه از آن به بزرگی یاد می‌شود تشکیل این بنیاد خوشنام و پرآوازه است در عرصه نیکوکاری و فرهنگ‌پروری، بنیاد دانشگاهی فردوسی را می‌گوییم. این که گروهی بیرون از دانشگاه، هر چند با حمایت دانشگاه و با دلالت برخی از فرهنگوران دانشگاهی بیایند آستینها را بالا بزنند و از عمر و سرمایه و دستاوردهای فکری خود برای حمایت از دانشجو و دانشور استفاده کنند و بی‌هیچ هوس و آرزو و چشم‌داشتی دانشگاه را برای رسیدن به هدفهای بلند خود، که عبارت باشد از فراهم آوردن محیطی بی‌دغدغه و امن و آرام برای دانش‌اندوزی و فرهنگوری، یاری کنند؛ امر مقدس و گزینش دلپذیری است که گمانم لذت آن را جز خود آنان چنان که باید احساس نمی‌کنند. هنیئا لکم بما کنتم تعملون.

در تاریخ بیهقی جمله زربنی است با بسیار عبرت. وقتی سلطان مسعود در مرو از ترکمانان سلجوقی شکست می‌خورد و اطرافیان او را دلداری می‌دهند امیر روی به عبدالرزاق می‌کند و می‌گوید: «این چه هوس است که ایشان می‌گویند؟ به مرو گرفتیم و هم به مرو از دست برفت، که پدر امیر ماضی ملک خراسان به مرو یافت که سامانیان را برانداخت و خراسان اینک از دست ما بشد.» من می‌خواهم با تصرفی دلپذیر و با اجازه بیهقی بگویم: «به فردوسی گرفتیم و به فردوسی دادیم.»

در آخر این لطیفه را هم بگویم که من گرچه «باحقی» ام، «فردوسی» هم هستم. زاده فردوس؛ شهری تشنه بر کران کویر؛ هم تشنه آب و هم تشنه معرفت.

بدرود باشید